

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اتحادیه عمومی محصلان افغانی در خارج از کشور  
بازتایپ و ارسال: همایون اوریا  
۲۸ جولای ۲۰۲۱

## علل پیدایش جنبش آزادیبخش ملی و دموکراتیک-۱۹۱۹

### بخش هفتم

گفته می شود که "چون در جهان تضاد بین سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری عمده است، پس در افغانستان نیز همین تضاد عمده می باشد."

این ادعا کمتر در روشن ساختن ماهیت کودتا و بیشتر در درک نادرست و پندار آلود ادعا کننده کمک می کند و لوث تروتسکیسم آن را به نمایش می گذارد.

واقعیت آنست که ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری قرار داریم که مضمون اصلی آن را گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم می سازد. این بدان مفهوم است که جهان به مثابه یک پدیده واحد در نظر گرفته شده است و هنوز از اجزاء مرکبه آن به صورت جدا جدا سخن در میان نیست. بنابر این تضاد اصلی و عمده آن در پهلوی دیگر تضاد های اساسی، عمدتاً سیمای کنونی جهان را ترسیم می کند که با حل آن توسط پرولتاریا، جهان نوین بدون استثمار فرد از فرد می نشیند - اما در عین حال چه بخش انقلاب و چه ضد انقلاب دارای اجزای مرکبه خویش می باشد که نظر به توان و سطح رشد خویش به انقلاب و ضد انقلاب یاری می رسانند و خلاف ادعای این نظر هر دو جناح یک دست و هموار نیستند. یعنی هم پرولتاریا و هم بورژوازی هر دو متحدین خود را دارند.

در تیز های کمینترن بار ها ذکر رفته است که انقلاب سوسیالیستی جهانی عبارت از سلسله حلقه های زنجیر واحد است که در سطوح مختلف از رشد و ساختمان خود را دارند و سرانجام همه آنها به دیکتاتوری پرولتاریا و جامعه کمونیستی می انجامد. به طور مثال ساختمان سوسیالیسم و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا در کشور های سوسیالیستی، انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا در کشور های سرمایه داری و انقلاب ملی و دموکراتیک در کشور مستعمره و نیمه مستعمره و وابسته. در آن جا هایی که هنوز مناسبات ماقبل سرمایه داری تسلط دارد، - کشور ما از جمله همین حلقه آخر می باشد - که در آن هنوز روابط تولیدی فئودالی [توأم با سلطه مستقیم یا غیر مستقیم امپریالیسم] حاکم است و انقلاب آن در واقعیت انقلاب دموکراتیک نوین یعنی انقلاب ضد امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و ضد فئودالی می باشد، نه مستقیماً انقلاب سوسیالیستی. این حلقه ها که از یک طرف همان تضاد عمده جهانی را در خود نهفته دارند، از جانب

دیگر بنابر تسلط مناسبات تولیدی ناهمگون در آنها، هر کدام به نوبه خویش دارای تضاد عمده و خاص خویش می باشد که مسئله اساسی نیز شناخت از آن تضاد خاص آن ها می باشد، نه تنها کشف مسائل عام.

اکنون اگر ادعا شود که گویا در کشور ما تضاد عمده همان تضاد بین کار و سرمایه است و انقلاب آن انقلاب سوسیالیستی نه غیر از آن، اولاً این که از نظر عملی به "چپ" روی و تجرید می انجامد و از نظر تئوری صاف و پوست کنده نشخوار نادانسته ایده های تروتسکیسم است زیرا تروتسکی و شرکاء در جهان فقط یک انقلاب می شناسند، کل را می بینند، اما توانائی دید جز را ندارند. از همین روست که بانگ می کشند "یا انقلاب سوسیالیستی و یا کاریکاتور آن (یعنی هیچ)".

وظیفه عناصر آگاه آنست که در مجموع این زنجیر آن ویژگی های حلقه های مختلف را بیابند که آن را از حلقه های دیگر متمایز می سازد، زیرا با شناخت آن ویژگی هاست که می توان آن را بدرستی به دست گرفت و حل کرد. گفته می شود که "اگر بگوئیم تضاد بین گروه های وابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم عامل اساسی کودتای هفت ثور بود، پس در سطح جهانی نیز تضاد بین امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم تضاد عمده را می سازد".

ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی بر آنست که در یک پدیده مرکب، تضاد های گوناگون وجود دارد، اما از مجموع آنها فقط یکی، تضاد اصلی (اساسی) و یا عمده را می سازد. این تضاد در واقعیت عمدتاً سیمای پدیده یا بهتر گفته شود کیفیت آن را بیان می کند. پر واضح که رشد این تضاد ها موزون نبوده، بلکه دارای رشد ناموزون می باشد و هم چنان در هم مرتبط و بر هم مؤثر هستند، یعنی روی هم اثر گذاشته و از هم تأثیر پذیر اند - اما آنچه تغییرش موجب تغییر سیمای پدیده می شود، همان تضاد اصلی و یا عمده می باشد که با حل آن پدیده کیفیت نوینی به خود می گیرد. ممکن است در این پروسه براساس رشد ناموزون تضاد ها رشد یکی از تضاد ها نسبت به تضاد اصلی جلو افتاده و صورت حاد و برخورد های آشکار را به خود بگیرد، اما این بدان مفهوم نیست که جای تضاد اصلی را گرفته باشد.

چنانچه در جنگ دوم جهانی تضاد بین امپریالیست ها حاد شده و منجر به جنگ جهانی گشت، اما تضاد اصلی جهان یعنی تضاد بین سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه داری امپریالیستی، به حال خویش به حیث تضاد اصلی باقی ماند، زیرا با حل این تضاد است که سیمای جهان عوض می شود.

و حال هم اگر در کشور ما تضاد های گروه های طبقات حاکمه و وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم حاد گردد و به رخ یک دیگر شمشیر بکشند و یا حتی توده ها را به گوشت دم توپ تبدیل کنند، نه در ساحه ملی و نه در مقیاس بین المللی جای تضاد اصلی و یا عمده را گرفته نمی تواند. اما آشکار است که حاد شدن این تضاد به نوبه خویش روی تضاد خلق و ضد خلق تأثیر گذاشته و حرکت آن را سریع می سازد.

باز هم خاطر نشان می شود که "اگر گفته شود که تضاد بین گروه های وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم طبقه حاکمه عامل اساسی کودتا می باشد، این تئوری "سه جهان" است".

چه درک عمیق از رشد تضاد ها و تئوری سه جهان؟! تا حال فکر می شد که واقعاً به کنه مطلب (تئوری "سه جهان") پی برده شده است. اما دیده می شود که درک این نظر از تئوری "سه جهان" یک جانبه، سطحی و عکس برداری ساده و مکانیکی از مواضع دیگران است. بنابر این ناگذیر باید روی این دلیل بیشتر مکث کرد، زیرا این دلیل نه این که خیلی عامیانه، خام و یک جانبه است، بلکه خطر دیگری را هم در خود نهفته دارد و آن انکار رشد تضاد بین دول و گروه های بزرگ امپریالیستی، سوسیال امپریالیستی و خطر جنگ احتمالی سوم جهانیست. به این صورت با نفی خصلت تجاوزکارانه امپریالیسم امریکا و امپریالیست های غربی و جاپان و نفی خطر احتمالی جنگ سوم جهانی، توده

ها به خواب غفلت فرو برده می شوند تا آنها خطر جنگ احتمالی را با پیکار انقلابی و به دست گرفتن مبارزه طبقاتی در ساحه ملی و بین المللی و مبارزه علیه جنگ افروزی دو ابرقدرت نتوانند جلوگیری و انقلاب را به پیروزی رسانند و بدین حساب، بی خود، روزی گوشت دم توپ جنگ امپریالیستی خواهند شد. مسلماً تقصیر این گناه به دوش آن ایدئولوگ هائی است که با درک عامیانه خویش از مسایل قادر نیستند مسائل را برای توده ها آشکار کرده و آنها را به تمام مکانیسم جامعه، مواضع و زد و خورد های طبقات، امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها آگاه سازند و در همین رابطه تربیت سیاسی نمایند.

در رابطه با تضاد بین گروه ها و دول امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی به صورت مشخص دو انحراف به چشم می خورد. انحراف اولی که واضحاً از طرف رویزونیست های چینی به ویژه تنگ سیاوپنگ مطرح می شود، عبارت از آن است که ایشان یک اصل درست فلسفی را به صورت مکانیکی در سطح سیاسی انتقال داده و بدین صورت بر افروختن جنگ سوم جهانی را حتمی و مطلق می سازند و به عوض استفاده از تضاد دول امپریالیستی به نفع و تثبیت و تحکیم انقلاب با مطلق گرایی اپورتونیستی خویش رقابت امپریالیست ها را به ستراتیژی انقلاب جهانی تبدیل می کنند و توده های زحمتکش را ترغیب به اتحاد با مرتجعان و امپریالیست ها می نمایند. انحراف دیگری که قبلاً از طرف کائوتسکی و شرکاء و امروز از طرف پاسیفیست ها و از جمله بعضی از دوستان در رابطه با کودتا دیده می شود، اینست که کائوتسکی و شرکاء تبنانی امپریالیست ها را مطلق می ساختند، کائوتسکی نیز معروف "اولترا امپریالیسم" را بنا گذاشت و بدین صورت در تحمیل توده ها در مورد عدم شناخت از ماهیت امپریالیسم و جنگ افروزی ایشان تا سرحد ارتداد پیش رفت.

جالب این جاست که این دوستان ما نیز تجلی این تضاد ها را در افغانستان انکار می کنند. درست این ادعای نفرت بار تئوری "سه جهان" و مدافعان آن است که گویا امپریالیسم امریکا ضعیف شده است و دیگر جنگ افروز و تجاوز کار نیست. چنانچه روی چپاول، غارتگری، هژمونی طلبی و جنگ افروزی امپریالیسم امریکا و دیگر امپریالیست های غربی و جاپان که در داخل از طرف گروه های وابسته به آنها و در منطقه از جانب شاه ایران و دولت پاکستان، هندوستان اجراء می شود، پرده انداخته می شود. به این صورت نه این که توده ها را در شناخت از آنها یاری می رسانند، بلکه در پرده انداختن روی خصلت تجاوزکارانه و آدمخواری امپریالیسم از بسیاری کسان جلو تر می روند.

خلاصه این که هر دو مطلق گرایی یعنی مطلق ساختن جنگ بدون در نظر گرفتن این که اگر مسائل انقلاب محکم در دست گرفته شود و توده ها به پا خیزند، باعث جلوگیری جنگ و نابودی امپریالیست ها می گردد که بدین صورت خطر جنگ را احتمالی می سازد - و همچنان مطلق کردن تبنانی و ندیدن خطر جنگ احتمالی نیز انحراف کمتر از اولی نیست.

ناگفته نباید گذاشت که تبنانی و رقابت امپریالیست ها مانند دفاع و تعرض ایشان دو روی یک سکه و دو جهت یک سیاست واحد است. همان طوری که امپریالیست ها زمانی از مستعمرات خویش دفاع و در عین حال دست به تعرض به مستعمرات نوین می یازند، همان طور هم رقابت و تبنانی ایشان گاهی به دنبال یکدیگر و زمانی حتی در زمان واحد می باشد، مثلاً اگر امریکا زمانی علیه فاشیسم هیتلری از یک طرف می جنگید، از جانب دیگر کمک های اقتصادی به (جنرال موتور)\* کرده و غرض تعرض فاشیسم به شوروی و سرکوب انقلاب با آن معامله می کرد.

لنین گفت "دو گرایش وجود دارد: گرایشی که اتحاد کلیه امپریالیست ها را اجتناب ناپذیر می سازد و گرایشی که یک امپریالیست را در برابر امپریالیست دیگر قرار می دهد؛ دو گرایشی که هر دو بر مبنای محکمی استوار نیستند." (لنین

جلد ۲۷ ص ۳۶۳) چنان که در فوق اشاره رفت، تینگ سیلوانگ و شرکاء یک جهت این گرایش را مطلق نموده اند و بدین صورت به وقوع پیوستن جنگ سوم جهانی را مطلق و حتی حتمی می سازند تا بتوانند زمینه ای برای تئوری ضد انقلابی "سه جهان" مساعد ساخته و توده ها را به خادم امپریالیست ها و مرتجعان تبدیل نمایند. اما بعضی از دوستان رشد تضاد امپریالیست ها به خصوص دو ابرقدرت امپریالیستی را انکار و یا روی آن پرده می کشند تا توده ها از شناخت ماهیت و سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم امریکا و دیگر امپریالیست ها و سوسیال امپریالیسم عاجز بمانند. همچنان گفته میشود که "اگر ادعا شود که داوود به طرف غرب رفته بود، به داوود نقش عنصر ملی و مستقل داده می شود. این هم تئوری "سه جهان" است".

وقتی این دلایل شنیده می شود، آدم به یاد آن فیلسوف می افتد که می گفت: چون واقعیات به تئوری من مطابقت ندارد، پس بدا به حال واقعیات. اکنون چون واقعیات زنده جامعه که برای هر عامی قابل لمس است، اما برای این دوستان قابل لمس نمی باشد، بناءً با تئوری های دوستان مطابقت نمی کند، بهتر است که از آن صرف نظر کرد. زیرا ذکر واقعیات تئوری ها را رد کرده و بی پایه می سازد. اکنون به عوض این که مبدأ تحلیل خویش را واقعیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه قرار دهد، صرفاً به تکرار یک سری فارمول های هضم نشده می پردازند و سعی می کنند از سر و ته واقعیات بریده آن را مطابق با قالب ها در ذهن خود سازد. اگر فردی پیدا شد و در مورد پذیرش آن تعلل کرد، طرفدار تئوری "سه دنیا"، عقب مانده و... قلمداد می شود. اولاً باید گفت برداشت دوستان از مستقل و ملی با برداشت طرفداران تئوری "سه دنیا" ماهیتاً چندان تفاوتی ندارد زیرا مبلغان "تئوری سه دنیا" که در برخورد با مسائل فاقد نقطه نظر و بینش طبقاتی هستند و از منافع و نقطه نظر پرولتاریا حرکت نمی کنند، جهت به انحراف کشیدن جنبش توده ها و آنها را گوشت دم توپ امپریالیسم و مرتجعان تبدیل کردن، به صورت ماهرانه افراد را از پایه طبقاتی آنها مستقل ساخته و حرکات و نوسانات آنها را جدا از وابستگی طبقاتی ایشان ارزیابی کرده و آنها را انقلابی جلوه گر می سازند. مثلاً وقتی سادات با تابعیت از یک بخش طبقه حاکمه مصر از آغوش سوسیال امپریالیسم به آغوش امپریالیست های غربی نوسان می کند، مبلغان تئوری "سه جهان" فوراً دست به کار شده آن را از پایه طبقاتی اش مستقل و "مستقل ملی و انقلابی..." می دانند تا توده ها را فریب داده بدون این که در نظر گیرند که سادات وابسته به طبقات مرتجع وابسته به امپریالیسم است و منافع طبقاتی سادات خود در نقطه مقابل منافع ملی خلق زحمتکش مصر قرار دارد و درست این نظر بدون فهم این مطلب، همین که گفته شود گرایش داوود به طرف امپریالیست های غرب زیاد شده بود، فوراً داوود را از پایه طبقاتی اش مستقل ساخته واژه "مستقل ملی" را که از جنبش ایرانی کاپی شده است، بر مخالفان روا می دارند. اما این واقعیات آنقدر آفتابی است که برای عامی قابل لمس است.

اگر امروز از هر پسر مکتبی که با الفبای م، ل آشنائی داشته باشد، سؤال شود که مراد از مستقل و ملی چیست؟ حتمی خواهد گفت که دور از گزند امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و قرار داشتن در جبهه انقلاب، زیرا کسی که مبارزه علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم نکند، کدام بی خردی وی را مستقل ملی می گوید و تقاضای این امر را از طبقات کمپرادوران و ملاکان کردن باز هم بیان دیگری از کودنی خواهد بود. زیرا آنها خود با هزار و یک رشته مرئی و نامرئی با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم پیوند دارند. هستی و بقای ایشان در گرو موجودیت سیستم امپریالیستی جهانی است. آیا اگر یک مرتجع مثلاً داوود، سادات و امثالهم بنابر در نظر داشت درجه وابستگی، ساختمان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جهت دفاع از منافع گروهی و طبقاتی خویش و بادران خود از یک امپریالیسم به امپریالیسم دیگر نوسان پیدا کرد، مستقل و ملی می شود؟ درست این ادعا خود مطابق به ادعای طرفداران تئوری "سه دنیا" است. زیرا

طراحان تئوری سه جهان این حرکت را "مستقل ملی" می خوانند و این دوستان نیز این حرکات را مستقل و ملی ارزیابی می کنند.

حالا پاسخ به رفقاء است که کدام نظر به نظریات طراحان تئوری "سه جهان" نزدیکی دارد؟ کسی که این حرکات را "مستقل و ملی" می داند و یا از کسانی که این حرکات را حرکات ارتجاعی و ضد انقلابی ارزیابی می کنند. با صراحت اعلام می شود که واقعیات بی شماری بیانگر آنست که این چنین حرکات ارتجاعی وجود دارند و این حرکات مربوط به جبهه ضد انقلاب و انعکاسی از رقابت تضاد های گروه امپریالیستی و گروه های وابسته طبقات حاکمه در آن کشور ها می باشد و با جریان انقلابی توده ها سر و کاری ندارد. هر آن که آن را مستقل و ملی ارزیابی و توده ها را به گمراه بکشاند، خود ضد انقلاب و خدمتگذار امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم می باشد. با کمی دقت، به هر مرد عامی روشن می شود که جناح های غرب در دستگاه دولت چرییده بود و تضاد این دو جناح که جلوه ای از تضاد بین قدرت های امپریالیستی می باشد، به چنان شدت رسیده بود که ناگزیر جهت سرکوب بهتر جنبش و به غارت بردن سود های کلان و وسعت دادن منطقه نفوذ نخست باید رقیب را از سر راه دور می کرد.

هر دو کودتا که در ظرف بیست ساعت به دنبال همدیگر به وقوع پیوست، درست نتیجه منطقی رشد تضاد های درونی طبقات ارتجاعی حاکم وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بود و باز هم باید افزود که به قول رفیق ستالین در اثر بی تفاوتی توده هاست که میهن ما میدان زور آزمائی امپریالیست ها قرار گرفته و وطنداران زحمتکش ما گوشت دم توپ امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها می گردند.

ادامه دارد

---

\* شرکت فراملی امریکائی جنرال موتور- (General Motors Company (GM در سال ۱۹۰۸ میلادی در شهر دیترویت ایالت میشیگان امریکا تأسیس شده و از سال ۱۹۳۱ تا ۲۰۰۷ م بزرگ ترین تولید کننده موتور بوده است. شرکت مزبور علاوه از موتور ترک، لوکوموتیف، تانک و وسائل ترانسپورتنی نظامی تولید می کرده است. این شرکت با تجاوزات و نظامی گری دولت های امریکا مثل جنگ ویتنام و... رابطه تنگاتنگ داشته و فعلاً بخش نظامی آن در حال تحقیق روی صنایع پیشرفته و سیستم های رانندگی خودکار برای وسائل ترانسپورتنی نظامی است. این شرکت از زمان ایجادش به بعد توانسته تا منابع هنگفت مالی دولت امریکا را ببلعد. - ویراستار